

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ (1)
«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ» (2)

در میان عبادات اسلامی، «حج» از همه باشکوه تر و گسترده تر و متنوع تر است. حج عبادتی مفصل است که ابعاد گوناگون دارد که آن ابعاد در هیچ عبادت دیگری، جمعاً در یک جا، موجود نیست. با نگاهی به آنچه در قرآن کریم و احادیث معصومین درباره حج آمده است، شاید بتوان حج را به نمونه و مدل کوچکی از اسلام تشبیه کرد (3) و شاید بتوان گفت که حج «مینیاتور»ی کوچک از اسلام بزرگ است. گویی خداوند اراده کرده است اسلام را با همه ابعاد و وجوه آن در یک عبادت جای دهد تا بندگان او با انجام آن عبادت و معرفت، به همه آن وجوه و ابعاد، یک بار، کل اسلام را تجربه کرده باشند و همچون ماهی در بحر، در کل اسلام در غلتیده باشند. اگر مدل کوچکی از یک دستگاه عظیم و پیچیده در اختیار داشته باشیم، می توانیم شباهت میان آن نمونه و آن دستگاه بزرگ را، نه از یک راه بلکه از راههای گوناگون بیان کنیم. هر وجهی از وجوه مدل ما، معرف وجهی از وجوه دستگاه اصلی ماست و هر مقطعی که در بعدی از ابعاد این مدل مورد توجه قرار گیرد می تواند یکی از شباهت های میان آن دو را نشان دهد. بر این اساس باید گفت که بیان شباهت میان «حج» و «کلّ اسلام» نیز، نه یک راه بلکه راه های گوناگون دارد:

یک بار می توان حج را از لحاظ انعکاس «اصول دین» بررسی کرد و جنبه های گوناگون مشعر بر توحید و نبوت و معاد را در آن بازشناخت و بیان کرد. همچنین می توان حج را از نظر اشتغال بر خصوصیات سایر عباداتی که «فروع دین» نامیده شده مورد تحقیق قرار داد و نشانه ها و مشخصات نماز و روزه و زکات و جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را در آن جستجو کرد. علاوه بر این می توان بر اساس آیاتی مانند آیه 25 سوره حدید (4) که اسباب و لوازم رسالت رسولان را «کتاب و تراز و آهن» معرفی می کند، این سه رکن را در حج به تفکیک توضیح داد. آنچه می تواند زمینه ای برای این تحقیق باشد همان آیه 97 سوره مائده است که در آن، خداوند حج را «قیاماً للناس» خوانده و آنگاه در آیه 25 سوره حدید نیز غرض از ارسال رسل (و یا دقیق تر بگوییم یکی از اغراض آن را) «قیام ناس» بر اساس «کتاب و میزان و حدید» برای نیل به قسط دانسته است.

برخی از مسائل و مباحث اجتماعی و انسانی اسلام را نیز می توان برای بیان این تشبیه برگزید. مثلاً مسأله «فرد و جامعه» را که در تفکر اجتماعی غربی نیز با توجه به بحثهایی از قبیل «اصالت فرد یا اصالت جامعه» اهمیت بسیار دارد می توان بعنوان پنجره ای برای نگاه به حج اختیار کرد و از این دیدگاه نشان داد که چگونه این عبادت، اساس نظر اسلام در باب فرد و جامعه را در خود منعکس می سازد.

از میان دیدگاههای متعددی که برای مشاهده این شباهت وجود دارد، ما نیز دیدگاه خاصی را اختیار می کنیم و از منظری مخصوص بر این منظره نظر می افکنیم و سعی می کنیم یکی از این وجوه شباهت را بیان کنیم. این وجه شباهت نیز مانند آن وجوه دیگر، یکی از راههای مقایسه میان این مدل و آن اصل عظیم است که گفته اند:

عبارت‌نا شتی و حسنک واحد / و کلّ الی ذاک الجمال نشیر

هرچند که سخن گفتن از حج، نه کاری است که آسان باشد و نه کوششی است که پایان پذیرد، همانگونه که سخن گفتن از اسلام چنین است.

باری، سخن را با آیات 20 تا 22 سوره مبارکه توبه آغاز می کنیم:

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ * يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ.

«آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا با بذل مال و جان خویش به جهاد برخاستند، نزد خداوند پایگاهی والاتر دارند و آنانند که رستگارانند. خداوند آنان را به رحمت و رضوان و بهشت خویش، که در آن نعمت پایدار است مژده می دهد، بهشتی که در آن جاوید خواهند بود، که همانا خداست که نزد خود اجر عظیم دارد.» (5)

چهار رکن: «اسلام»، «ایمان»، «هجرت» و «جهاد» را به عنوان چهار ستون مناسب برای برپا ساختن بنای دین بر می گزینیم؛ به عبارت دیگر، این معانی را دارای چنان ظرفیتی می دانیم که معتقدیم می توان کل اسلام را بر حسب آنها بیان کرد و از آنها برای توضیح شباهت میان اصل دین و مدل حج استفاده کرد.

در این آیه از سه مفهوم «ایمان»، «هجرت» و «جهاد» سخن به میان آمده است. ما با استفاده از سایر آیات قرآنی، مفهوم اسلام را نیز بر این سه اضافه می کنیم و می گوئیم: واژه های اسلام، ایمان، هجرت و جهاد، از واژه هایی است که در فرهنگ قرآنی اصالت دارد و تقریباً می توان گفت که مجموع این مفاهیم، مفاهیمی است که اختصاصاً معنوی، مذهبی و اسلامی است. این مفاهیم از جمله مواد و مصالح اصلی قرآن است و در بسیاری از آیات و احادیث به عنوان ابزار اصلی بیان مقصود بکار گرفته شده است.

میان چهار مفهوم یاد شده (اسلام، ایمان، هجرت و جهاد) ارتباط و اتصال وجود دارد. اسلام شناخت عقلی و تصدیق زبانی و ایمان گرایش و تصدیق قلبی است، به دنبال این گرایش قلبی، حرکت و گرایش عملی؛ یعنی هجرت پدید می آید و در حرکت و عمل است که انسان به مانع بر می خورد و برای رفع آن، تلاش و مجاهدت می کند و به جهاد بر می خیزد، جهاد موقوف بر هجرت و هجرت موقوف بر ایمان و ایمان موقوف بر اسلام است و از این مجموعه، یک دستگاه واحد و یکپارچه تشکیل می شود که میان اجزای آن نوعی ارتباط دینامیکی حرکت آفرین وجود دارد و مخصوصاً همین ارتباط حرکت آفرین است که مجموعه اسلام و ایمان و هجرت و جهاد را برای ترسیم خطی به بلندی تمامی قامت دین، توانا می سازد و تصویری از یک حرکت و یک راه معنوی در انسان ایجاد می کند؛ راهی که باید آن را شناخت و به درستی آن یقین قلبی پیدا کرد و در آن قدم نهاد و رو به مقصد حرکت کرد و با موانع آن جنگید. فراموش نکنیم که یکی از تعبیر بسیار رایج قرآنی برای بیان دین، تعبیر «صراط مستقیم» است که به عنوان یک راه، با مجموعه «اسلام، ایمان، هجرت و جهاد» تناسب بسیار دارد.

نکته دیگری که درباره این معانی باید گفت این است که هر یک از آنها یک مفهوم اشتدادی و ذومراتب است. این خصوصیت منحصر به همین چهار مفهوم نیست بلکه اصولاً غالب یا همه مفاهیم دینی اینچنین است. برخلاف مفاهیم ریاضی و علمی و تجربی که از نظر کمی مقدار ثابتی دارند، مفاهیم معنوی دارای شدت و ضعف و درجاتند و مانند ستونی هستند که از زمین تا به آسمان برافراشته و کشیده شده اند. این مفاهیم از این نظر به نور شباهت دارند که حقیقتی است که با آنکه همواره وحدت مفهومی و وجودی خود را حفظ می کند شدت و ضعف دارد. به همین سبب است که برای حقایق قرآنی و همچنین برای کل قرآن، ظاهر و باطنی معرفی کرده اند و باطن

آن را هم به نوبه خود دارای باطنی دانسته اند و به همین سبب است که در قرآن و در لسان پیشوایان و بزرگان اسلام، گاهی برای حقایقی از قبیل اسلام و ایمان و هجرت و جهاد، مواقف و مراحل معرفی شده و برای هر یک از آنها درجاتی عنوان گردیده است که این مراحل و درجات تماماً در طول یکدیگر قرار دارند؛ از جمله برای همین معانی چهارگانه نیز به اسلام اصغر و اسلام اکبر و ایمان اصغر و ایمان اکبر و هجرت صغری و هجرت کبری و جهاد اصغر و جهاد اکبر قائل شده اند (6) و برای هر یک از این مراحل، معنای خاصی بیان کرده اند و برای رسیدن به آن، شرطی قرار داده و راهی نشان داده اند.

اکنون هنگام آن است که هر یک از این معانی چهارگانه را یک بار به معنای اصغر و ابتدایی آنها و بار دیگر به معنای کامل تر و اکبر آنها به اختصار شرح دهیم و در کنار این شرح، به نظیر و شبیه این معانی در حج اشاره کنیم تا از این طریق بتوانیم شباهت میان اسلام و حج را نشان دهیم و در این آیینه، قامت بلند و زیبایی حج را تماشا کنیم.

اسلام اصغر

چنانکه می دانیم اسلام اصغر، همان اظهار شهادتین است که فرد با جاری ساختن آن به زبان و تصدیق آن در قول خویش، مسلمان محسوب می شود و داخل در جرگه مسلمانان می گردد و مشمول احکام حقوقی و اجتماعی جامعه اسلامی می شود.

این مرحله از اسلام، همان مرحله ای است که سبب امتیاز و جدا شدن مسلمان از کافر می گردد و همان مرحله ای است که خداوند آن را مادون ایمان دانسته است؛ آنجا که می فرماید:

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْأَيْمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ... (7)

«اعراب گفتند ما ایمان آورده ایم. (ای پیامبر) بگو ایمان نیاورده اید بلکه چون هنوز ایمان در دلهایتان وارد نشده، بگویید ما اسلام آورده ایم.»

نشانه این مرحله در حج آن است که تا فرد مسلمان نباشد و هویت رسمی اسلامی نداشته باشد، نمی تواند داخل مکه شود. شرط ورود به سرزمین مکه، چنین اسلامی است. همانگونه که فرد با اظهار شهادتین داخل در جامعه بزرگ جهانی اسلام می شود و عضوی از آن محسوب می گردد، در حج نیز به این شرط می تواند داخل در محدوده حج و عضوی از جامعه انبوه حج گزاران شود که واجد این درجه از اسلام باشد.

ایمان اصغر

ایمان، تصدیق درونی و اذعان باطنی حقیقت معنای شهادتین است که در مرحله اسلام اصغر بر زبان فرد جاری می شود. اگر اظهار شهادتین سبب امتیاز مسلمان از کافر می شود، ایمان آن معیاری است که مؤمن را از منافق جدا می سازد. ایمان اصغر، عبارت از ورود تصدیق ذهنی و اظهار شفاهی به قلب است. جلوه ایمان اصغر در حج، «نیت» است. هنگامی که فرد در دل قصد حج گزاردن می کند و تصمیم می گیرد که برای اطاعت از خدا و کسب رضای او و نیل به قربت او قدم در راه گذارد و اعمال و مناسک را بجای آورد، سر و کار او با دل و ایمان خویش است. در این مرحله، دیگر اظهار اسلام به زبان دخالت ندارد. همانگونه که شرط ورود به مکه، داشتن اسلام اصغر است و بودن در مکه نشانه احراز این مرتبه است، گویی نشانه ایمان نیز در حج «توجه» به کعبه است که خانه خداست و مرکز دایره توجهات حج گزاران، بلکه قبله همه مسلمانان و مرکز توجه قلبی همه مؤمنان است؛ به

عبارت دیگر، می توان گفت که ظهور ایمان در حج، به صورت توجهی است که در قلب مؤمن نسبت به کعبه بعنوان «خانه خداوند» پیدا می شود. این معنا نزدیک به معنایی است که می فرماید: «مَثَلُ الْإِيمَانِ مِنَ الْإِسْلَامِ، مَثَلُ الْكَعْبَةِ الْحَرَامِ مِنَ الْحَرَمِ، قَدْ يَكُونُ فِي الْحَرَمِ وَ لَا يَكُونُ فِي الْكَعْبَةِ حَتَّى يَكُونَ فِي الْحَرَمِ». (8)

«رابطه ایمان و اسلام مثل رابطه کعبه و مسجدالحرام است. گاه باشد که کسی در مسجدالحرام باشد، اما در کعبه نباشد اما نمی تواند در کعبه باشد و در مسجدالحرام نباشد.»

هجرت صغری

چنانکه گفتیم، لازمه اسلام حقیقی، ایمان حقیقی است و نشانه ایمان حقیقی، عمل و حرکت است و دور شدن از بسیاری چیزها و نزدیک شدن به بسیاری چیزهای دیگر، دل کندن از بسیاری چیزها و دل بستن به بسیاری دیگر و این همه، در مفهوم «هجرت» خلاصه شده است. در این مرحله است که فرد قدم در «سبیل الله» می گذارد و از آنجا که هست رو به سوی او پیش می رود. هجرت صغری، همان جابجایی مکانی است که در نتیجه آن آدمی از محیط شرک آلود و کفرآمیز دور می شود و به جامعه ای که در آن موانع کمتری بر سر راه رشد او قرار می دهد، هجرت می کند. این همان هجرتی است که پیامبر گرامی ما از مکه به مدینه انجام داد و برای کسب رضای خداوند زادگاه و شهر و دیار خود را ترک گفت - و هر یک از ما نیز باید دارالکفر را به سوی دارالایمان ترک کنیم و اما در حج باید گفت که لازمه حج، هجرت است و نشانه این هجرت صغری در حج، همان «حرکت»ی است که حج گزاران انجام می دهند و خانه و کاشانه و زن و فرزند و مال و شهر و دیار خویش را ترک می گویند و رو به سوی مکه می کنند. این همان هجرتی است که مؤمنان پس از اعلام حج و با شنیدن ندای الهی: وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ (9) آغاز می کنند و میلیونها نفر از دور دست جهان، با همه گونه مَرکبی، راههای دور را در می نوردند و در بیابانها به شوق کعبه قدم می زنند و از سرزنش خار مغیلان نمی هراسند تا خود را مگر به کعبه رسانند.

جهاد اصغر

پس از اسلام و ایمان و هجرت، نوبت به جهاد می رسد. اکنون فرد، اسلام آورده و حقیقت آن را نه تنها به زبان و در اندیشه و عقل خود، بلکه در دل تصدیق کرده و به حرکت درآمده است و در این حرکت با پستی و بلندی و ناهمواری و خار راه و تابش آفتاب و سنگینی بار و فشار تشنگی و بیم راهزنان و دشمنان روبرو است. اینجا است که هجرت از یک قدم زدن و گلگشت و مسافرت تفریحی متفاوت می شود و اینجاست که «هجرت» با «جهاد» همراه می گردد و کوشش برای رفع موانع آغاز می شود و مسافر از مجاهد بازشناخته می شود. نشانه این جهاد با موانع خارجی و دشمنان بیرونی که در اسلام از آن به «جهاد اصغر» تعبیر شده در حج، همان «کوشش»ی است که حج گزار در ادای مناسک حج باید انجام دهد. جلوه جهاد اصغر در حج، «سعی» میان صفا و مروه است. همچنانکه هاجر پس از آنکه هجرت کرد به سعی پرداخت و مجاهدت کرد، حج گزار نیز پس از هجرت آرام نمی نشیند و سعی می کند و به طواف می پردازد، می دود و می گردد، فریاد می کشد، تَوَلَّى و تَبَرَّى می کند، به خدا روی می آورد و از دشمن او که شیطان است می گریزد و نه تنها می گریزد که می ستیزد، با او می جنگد، او را رمی می کند، به سوی او تیر پرتاب می کند و اگر نخورد دوباره پرتاب می کند، دست به سلاح و کارد برنده می برد و

قربانی می کند در راه خدا و برای اطاعت امر او خون می ریزد؛ آری، حج یک عبادت ساکت و راکد، یک گوشه گیری و غزلت گزینی نیست، صحنه ای از حرکت و سعی و کوشش و مجاهدت و جهاد است.

اسلام اکبر

اکنون بار دیگر به همان حقایق چهارگانه باز می گردیم. این بار از اسلام و ایمان و هجرت و جهاد اکبر سخن می گوئیم و نشانه های این معانی را در حج باز می جوییم. نخست از اسلام اکبر سخن می گوئیم. این مرحله از اسلام، مرحله بالاتری است که انسان نه فقط به زبان و به قول، وحدانیت خداوند و نبوت رسول او را تصدیق می کند بلکه به تمام وجود خویش تسلیم او می شود و قدم به وادی عبودیت او می گذارد. این همان مرحله از اسلام است که درباره آن فرموده اند: «الإِسْلَامُ هُوَ التَّسْلِيمُ وَ التَّسْلِيمُ هُوَ الْيَقِينُ» (10) و همان مرحله ای است که خداوند درباره آن می فرماید: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (11) و نیز می فرماید: أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ... (12) در این مرحله است که معنای حقیقی اسلام بر زبان و قلب و جوارح فرد مستولی می شود. در این مرحله است که مسلمان همه آنچه را که خدا و رسول فرموده، از دل و جان می پذیرد و بدان تسلیم می شود و در آن چون و چرا نمی کند و در برابر آن به گردنکشی و مشاققه نمی پردازد. درباره همین اسلام اکبر است که امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَ حَجَّوُا التَّيْبَتَ الْحَرَامَ وَ صَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ ثُمَّ قَالُوا لَيْشَىٰ ءِ صَنَعَهُ اللَّهُ أَوْ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِلَّا صَنَعَ بِخِلَافِ الَّذِي صَنَعَ أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي قُلُوبِهِمْ، لَكَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَيْكُمْ بِالتَّسْلِيمِ». (13)

«اگر مردمی باشند که خدای واحد بی شریک را عبادت کنند و نماز را برپا دارند و زکات بپردازند و حج بیت الله الحرام بگذارند و روزه ماه رمضان بگیرند و با این حال به چیزی که خدا یا رسول خدا آن را ساخته و قرار داده، ایراد کنند که چرا غیر از این شیوه که ساخته است نساخته، یا اینکه چنین ایرادی را در دل بگذارند، به سبب همین امر مشرک خواهند شد. سپس این آیه را تلاوت فرمود: «قسم به پروردگار تو که این مردم به تو ایمان نخواهند داشت مگر آنکه تو را در اختلاف خویش حکم قرار دهند و در دل خویش هیچ تنگی و فشاری از حکم و داوری تو احساس نکنند و به تو یکسره تسلیم شوند». امام صادق علیه السلام آنگاه فرمود: بر شما باد که خود را تسلیم کنید».

نشانه اسلام اکبر در حج، اطاعت حج گزار از همه دستورات الهی و مناسک حج است. او نمی پرسد که چرا باید از کوه صفا به سوی کوه مروه هفت بار بدود و چرا باید به آن کیفیت خاص گرد خانه بچرخد و چرا باید شب را در مشعر به روز آورد و چرا باید قربانی کند. آری، او تسلیم است، او عبد است و چنانکه گفته اند «الْعَبْدُ وَ مَا فِي يَدِهِ كَانَ لِمَوْلَاهُ» (14) او در آنجا یکپارچه سر بر خط فرمان خدا دارد. او حتی در طواف و سعی نیز روی خویش را از مرکز و مقصد خویش بر نمی گیرد و با فریاد «لَبَّيْكَ، اَللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ» (15) تسلیم بودن خود را اعلام می دارد و با ابراهیم پیامبر که سرسلسله اسلام آوردگان و تسلیم شدگان به حق است همزبان می شود و رو به کعبه ای که ابراهیم بنا کرده می گوید:

... إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ * لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (16)

«همانا نماز و عبادات من و زندگی و مرگ من برای خداوندی است که پروردگار عالمیان است، او شریکی ندارد و به

ایمان اکبر

همچنانکه پس از اسلام اصغر، ایمان اصغر قرار دارد، پس از اسلام اکبر نیز به ایمان اکبر می‌رسیم. در مرحله ایمان اکبر، تصدیق به حقیقت دین و لزوم اطاعت و عبودیت، از مرحله ورود به قلب فراتر می‌رود و تمامی قلب را فرا می‌گیرد، به نحوی که دیگر جایی برای چیزی غیر خدا باقی نمی‌ماند. در این مرحله، بنده از مرتبه تسلیم و انقیاد که لازمه اسلام اکبر است، برتر می‌رود و به مقام رضا و رغبت و شوق می‌رسد و عبادت او عبادت عاشقانه است. ایمان اکبر همان مرحله ای است که خداوند با خطاب **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ...** (17) آن را از صاحبان ایمان اصغر طلب می‌کند. حالات و مناسک مربوط به آن، همان راز و نیاز و نیایش شبانه مشعرالحرام و دعاهایی است که در عرفات بر زبان مؤمن جاری می‌شود. در این حال گویی مؤمن، بلبلی است که از شوق مشاهده جمال محبوب خویش غزلسرایی می‌کند، خود را یکسره از یاد می‌برد و با سرور آزادگان و سرحلقه عاشقان هم‌آوا می‌شود که:

«إِلَهِی تَرَدَدَى فِی الْأَثَارِ یُوجِبُ بَعْدَ الْمَزَارِ، فَاجْمَعْنِی عَلَیْکَ بِخِدْمَةِ تَوْصِلُنِی إِلَیْکَ. کِیفِ یَسْتَدِلُّ عَلَیْکَ بِمَا هُوَ فِی وَجُودِهِ مَفْتَقِرٌ إِلَیْکَ؟ أَمْ یَکُونُ لَغَیْرِکَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَیْسَ لَکَ حَتَّى یَکُونَ هُوَ الْمَظْهَرُ لَکَ؟ مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِیلٍ عَلَیْکَ؟ وَ مَتَى بَعْدَتْ حَتَّى یَکُونَ الْأَثَارُ هِیَ الَّتِی تَوْصِلُ إِلَیْکَ؟» (18)

«پروردگار من! درنگ من در مشاهده آثار تو، مرا از دیدار تو دور می‌سازد، تو مرا به خدمتی وادار که به تو نزدیکم سازد.

چگونه ممکن است آنچه را که در هستی خود گدای درگاه توست، دلیل وجود تو گرفت؟

آیا غیر تو، ظهوری دارد که تو نداشته باشی، و آنگاه آن غیر تو، ظاهرکننده تو باشد؟ کی ناپیدا بوده ای تا برای یافتن تو نیازی به راهنما باشد؟

کی دور بوده ای تا لازم شود از آثار تو برای رسیدن به تو کمک گرفت؟

آنجا که خداوند می‌فرماید: **أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ...** (19) همین ایمان اکبر را به یاد مؤمنان می‌آورد. در ایمان اکبر است که مؤمن با یاد خدا و ذکر خدا دلش آرام می‌گیرد و به خشوع و خشیت می‌افتد. این مؤمنان اند که مصداق آیه کریمه اند که: **إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُکِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِیتُ عَلَیْهِمْ آیَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِیمَانًا** (20) و درست به همین دلیل است که خداوند از کسانی که به این مقام رسیده اند می‌خواهد تا در حج، در منا و عرفات و مشعر به یاد خدا باشند، آنجا که می‌فرماید: **...وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ...** (21) همین ایمان اکبر است که مؤمن را به فلاح می‌رساند و مشمول آیات اول سوره مؤمنون می‌سازد:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. (22)

«براستی که مؤمنان رستگارانند، همانان که در نماز فروتنی دارند و از کارهای بیهوده گریزانند، آنان که در راه خدا انفاق می‌کنند و دامن خود را پاک نگه می‌دارند.»

یعنی در این حالت است که خشوع در نماز و پرهیز از لغو و انفاق مال و مراقبت از سرکشیهای شهوی، ملکه مؤمن می‌شود و می‌بینیم که این همه، در حج هست. حج گزار در حال احرام از سخن لغو و کلام زشت ممنوع

است و با تقدیم قربانی، در راه خداوند انفاق می کند و با دوری از آمیزش، خود را به کنترل غریزه خویش توانا می سازد.

هجرت کبری

هجرت صغری هجرتی در زمین بود که در آن، فرد انسان از جایی به جایی منتقل می شد، اما هجرت کبری هجرتی است که انسان از گناهان، از زشتکاری ها و صفات زشت خویش می کند. این هجرت، هجرت انسان از خویشتن دروغین به خویشتن راستین است، خویشتنی که الهی است و به همین دلیل حقیقی و راستین است. این همان هجرتی است که خداوند پیامبر خویش را نیز بدان امر می کند، آنجا که در سوره مدثر می فرماید:

يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ * وَتِبَّكَ فَطَهِّرْ * وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ.

«ای جامه به خود پیچیده، برخیز و به مردم هشدار ده. برخیز و پروردگار خویش را بزرگ دار. برخیز و جامه خویش را پاک ساز و از آلودگی ها هجرت کن.»

امام باقر علیه السلام در حدیثی به نقل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«أَلَا أُتَبِّغُكُمْ بِالْمُؤْمِنِ؟: الْمُؤْمِنُ مَنْ ائْتَمَّهُ الْمُؤْمِنُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَأَمْوَرِهِمْ، وَ الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ، وَالْمُهَاجِرُ مَنْ هَجَرَ السَّيِّئَاتِ وَ تَرَكَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ.» (23)

«آیا بگویمتان که مؤمن کیست:

مؤمن کسی است که مؤمنان دیگر او را بر اموال و امورشان امین بدانند و مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبانش سالم بمانند و مهاجر کسی است که از زشتکاری ها هجرت کند و از آنچه خدا بر او حرام ساخته دوری گزیند.»

این هجرت کبری، دوری گزیدن از آداب و رسوم نادرست و عادات ناپسند است، دور شدن از همه چیزهایی است که شایسته انسان نیست. حج، آکنده از دستورات و برنامه هایی است که ما را به تربیت انسانی و در نتیجه به هجرت کبری از هرآنچه غیرانسانی است دعوت می کند.

هنگامی که حج گزار به میقات می رسد و در زمان و مکان معینی نیت می کند، با دقت در وقت و مکان، وقت شناسی و نظم می آموزد و از بی نظمی دوری می گزیند.

هنگامی که لباس معمول خود را از تن دور می کند و جامه سپید و ساده و نادوخته احرام به تن می اندازد، در واقع خود را از نشانه های تفاخر و تفاوت با دیگران دور می کند.

وقتی موی سر را می تراشد بازهم خود را از گیسوانی که ممکن است در او عجب و خودبینی ایجاد کند دور می سازد.

آنجا که شکار بر او حرام می شود، او می آموزد که چگونه خود را از درنده خویی و سلب آزادی دیگران دور کند. وقتی موظف می شود زینت و آرایش را از خود دور کند، در واقع می آموزد که چگونه باید دلبستگی به زیبایی های دروغین را بدور افکند.

و بالأخره در مدتی که اعمال غریزه جنسی را بر خود حرام می سازد، از نیرویی که گهگاه بر او تسلط می یابد هجرت می کند.

پس در حج، هم هجرت صغری وجود دارد و هم هجرت کبری.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کلامی دارند که با بحث ما تناسب بسیار دارد:

«وَيَقُولُ الرَّجُلُ هَاجَرْتُ وَلَمْ يُهَاجِرْ؛ إِنَّمَا الْمُهَاجِرُونَ الَّذِينَ يُهَاجِرُونَ السَّيِّئَاتِ وَلَمْ يَأْتُوا بِهَا». (24)

آدمی می گوید هجرت کرده ام و حال آنکه هجرت نکرده است؛ چرا که مهاجران آناند که از سیئات و بدی ها هجرت می کنند و بدان باز نمی آیند.»

جهاد اکبر

جهاد اکبر بنا به فرمایش مشهور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مبارزه با نفس اماره بالسوء است و این خود بالاترین درجه ای است که مؤمن بدان می تواند رسید؛ چرا که با دشمن ترین دشمنان خویش که همان نفس باشد جنگیده است. هیچ مجاهده ای بالاتر از آن نیست که انسان بر خود تسلط یابد و اگر بگوییم که نهایت نتیجه ای که مذهب در تربیت انسان جستجو می کند همین است که انسان را؛ یعنی خود فطری و الهی انسان را بر نفس او مسلط سازد، گزاف نگفته ایم. حج سراسر مبارزه با سرکشی های نفس است، مبارزه با برتری طلبی هایی است که نفس می خواهد از راه لباس و نژاد و رنگ پوست و مقام و منصب اعمال کند. رمی جمره در حقیقت یک یادآوری است برای آنکه شیطان را در درون خویش سنگباران کند. حج مبارزه با آن نفسی است که ما را از خدا دور می سازد و از جامعه جدا می کند و خداوند ما را در حج بسوی خویش فرا می خواند و از ما می خواهد تا همه تعینات را از خویشستن بزدايیم و خود را چونان قطره ای در دریای جامعه اسلامی غرق کنیم و «من» های شیطانی را زیر پای خویش لگدکوب کنیم تا در درون هر یک از ما «من» الهی شکفته شود و در جامعه ما، «ما»ی اسلامی به وجود آید.

اکنون که شباهت میان حج و کل اسلام را از دیدگاه مجموعه مفاهیم «اسلام و ایمان و هجرت و جهاد» بیان کردیم، می گوییم خداوند با واجب ساختن عبادتی مانند حج بر مسلمانان، خواسته است ابعاد گوناگون تعالیم و دستورات اسلامی را در یک عبادت واحد جای دهد تا هر مستطیعی در عمر خویش یک بار در مدت معینی اسلام را در تمامیت آن بصورت مختصر و محدود تجربه و تمرین کند. شاید بتوان حج را در مقایسه با کل اسلام به مدل ها و ماکت های کوچکی تشبیه کرد که در علم و صنعت ساخته می شود و نوآموزان و دانشجویان با مشاهده آن و آزمایش با آن، برای کار با واقعیت های اصلی و خارجی آماده می شوند.

گویی خداوند خواسته است ما را برای عمل به همه ابعاد اسلام ورزیده سازد و خواسته است به ما توانایی اظهار اسلام و تسلیم محض به خدا و ایمان قلبی به وحدانیت او و بندگی کردن از سر طوع و رضا و رغبت را، هجرت از دارالکفر به دارالایمان و هجرت از معصیت به طاعت را، و جهاد با دشمنان خدا و جهاد با نفس را یکجا در یک عبادت تعلیم و تمرین دهد.

اکنون چه دردناک است اگر بشنویم حج از سیاست جداست. چه دریغ آمیز است اگر بگویند در حج نباید به مسائل سیاسی پرداخت و نباید از سرنوشت مسلمانی که در اقطار عالم در دست دشمنان بشریت اسیرند سخن گفت.

آنان که می گویند حج را باید از سیاست دور نگهداشت، در حقیقت می گویند اسلام از سیاست جداست؛ چرا که دیدیم که حج نمونه و مدل اسلام است. اگر در حج نباید سیاست و جهاد با دشمنان اسلام وجود داشته باشد، پس در اسلام نیز نباید سیاست و جهاد وجود داشته باشد.

کسانی که می گویند در حج، که عظیمترین گردهمایی انسانها بر روی زمین است، نباید سخن از سیاست به میان آورد به همان اندازه در اشتباهند که کسی بگوید در حج نباید غیر از مباحث سیاسی به کار دیگری پرداخت. حج

یک مجموعه جدایی ناپذیر از اسلام و ایمان و هجرت و جهاد است و هیچ یک از این امور را نمی توان از حج جدا کرد، چنانکه هیچ یک را نمی توان از اسلام جدا ساخت.

پی نوشت ها :

1 - خداوند، کعبه را مایه قیام و قوام مردم قرار داده است.

2 - تا کعبه برپاست، دین برپاست.

3 - حدیثی که در آغاز مطلب از امام جعفر صادق علیه السلام آوردیم، با توجه به آیه 97 سوره مائده، می تواند مجوزی برای این تشبیه باشد. همچنین حدیثی که شیخ صدوق در علل الشرایع از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند ما را در این تشبیه الهام می بخشد. شیخ صدوق چنین می نویسد:

قد جاء فی تعلیل الرسول صلی الله علیه و آله للحجّ ضمن تعلیله لسائر الفرائض بأنّه معادل لتمام الشریعة اذ یقول صلی الله علیه و آله : «جائنی جبریل فقال لییا احمد الاسلام عشرة اسهم و قد خاب من لا سهم له فیها، اولها شهادة ان لا اله الا الله و هی الكلمة، والثانية الصلاة و هی الطهارة، والثالثة الزكاة و هی الفطرة، والرابعة الصوم و هی الجتة، والخامسة الحجّ و هی الشریعة».

پیامبر در ضمن بیان علت سایر فرائض، درباره علت وجوب حج بر مسلمانان فرموده اند که حج معادل همه دین است. پیامبر فرموده است: «جبریل بر من درآمد و گفت ای احمد، اسلام ده بخش دارد و هرکه از این بخشها سهمی نداشته باشد زیانکار است. اول آن شهادت لاله الا الله است که اصل عقیده است، دوم نماز است که پاکیزگی است، سوم زکات است که خود سبب رشد و شکفتگی است، چهارم روزه است که سپر (آتش و عذاب) است و پنجم حج است که همان شریعت است.

4 - لقد ارسلنا رسلنا بالبینات وانزلنا معهم الكتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و انزلنا الحديد فيه باس شدید و منافع للناس... «همانا ما رسولان خود را همراه با دلائل روشن گسیل داشتیم و اب آنان کتاب و ترازو نازل کردیم تا مردم به عدل و داد قیام کنند و آهن را نازل کردیم که در آن هم ترس و بیم شدید است و هم برای مردم سودها دارد...»

5 - توجه به آیات دیگری که همین معانی را در کنار هم قرار می دهند، ضروری است. بعنوان نمونه آیه 218 سوره بقره را می آوریم:

انّ الذین آمنوا والذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله اولئک یرجون رحمت الله والله غفور رحیم.
«آنان که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند، همانند که به رحمت خداوند امیدوارند و خدا آمرزنده و مهربان است.»

6 - البته بالاتر از مرحله اسلام و ایمان و هجرت و جهاد اکبر نیز، مرحله بالاتری تشخیص داده اند که از آن به «مرتبه اعظم» تعبیر کرده اند. قصد ما در این مقاله بیان این مراتب و مراحل نیست، خواننده می تواند برای مطالعه بیشتر در این زمینه به «رساله لبّ اللباب» علامه سیدمحمد حسین حسینی تهرانی و یا به «رساله سیر و سلوک» منسوب به بحرالعلوم که آن نیز با مقدمه و شرح علامه سید محمدحسین حسینی تهرانی به چاپ رسیده، مراجعه کند. این رساله در نگارش مقاله حاضر از بسیاری جهات محل مراجعه و مورد استفاده ما بوده است.

- 7 - حجرات: 14
- 8 - اصول کافی، ج 3، کتاب الایمان و الکفر، باب ان الاسلام قبل الایمان، حدیث 2
- 9 - در میان مردم حج را اعلام کن، تا سواره و پیاده از همه جا و از اعماق دره ها، بسوی تو سرازیر شوند؛ حج: 27
- 10 - اسلام همان تسلیم است و تسلیم همان یقین.
- 11 - همانا دین، نزد خدا اسلام است؛ آل عمران: 19
- 12 - آیا پس آنکس که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده ساخت و بدو شرح صدر عطا کرد، پس او از نوری خدایی روشنی می گیرد؛ زمر: 22
- 13 - اصول کافی، ج 4، کتاب الایمان و الکفر، باب الشرک، حدیث 6
- 14 - بنده و آنچه مالک آن است متعلق به مالک اوست.
- 15 - لبیک، بارالها لبیک، تو بی شریکی، لبیک، سپاس و نعمت و فرمانروایی از آن توست، تو بی شریکی.
- 16 - انعام: 162 و 163
- 17 - نساء: 136
- 18 - بخشی از دعاء عرفه امام حسین علیه السلام .
- 19 - حدید: 16.
- 20 - مؤمنان آناند که وقتی یاد خدا به میان می آید دلهایشان پر از خوف او می شود و وقتی آیات او بر آنان خوانده می شود بر ایمانشان افزوده می گردد؛ انفال: 2
- 21 - نام خدا را (در حج) در روزهای معینی یاد می کنند؛ حج: 28
- 22 - مؤمنون : 5 - 1
- 23 - محاسن برقی، ج 1، ص 285
- 24 - بحارالانوار، ج 10، قسمت اخلاق از کتاب عادات.